

## روش‌شناسی اقتصادی: تئوری و عمل\*

نویسنده: لارنس ای. بلند

مترجمان: محمود متوسلی\*\*

ایلناز ابراهیمی\*\*\*

### چکیده

این مقاله در مورد نظریه و عمل روش‌شناسی اقتصاد به رشته نگارش درآمده است و به مسئله مستعمل و نخ‌نمای رایج مقایسه نظریه با عمل نمی‌پردازد. شناسایی روش‌شناسی که اقتصاددانان واقعاً در عمل به کار می‌بندند بسیار جالب‌تر از پرسش در مورد عمل آنها بدان چیزی است که از آن جانبداری می‌نمایند. به روشنی، این پرسش تا حدودی تجربی است و همچون تمام پرسش‌های تجربی، نیازمند چارچوبی نظری برای بررسی جزئیات تجربی است. بدین منظور به ارائه «نظریه روش‌شناسی» می‌پردازم که در بیش از ۳۰ سال گذشته آن را به کار بسته‌ام. با توسل به این نظریه روش‌شناسی برخی از شیوه‌هایی را بررسی خواهم کرد که امروزه روش‌شناسی از طریق آنها به عمل در می‌آید.

\* منبع: بر گرفته از وبسایت Simon Fraser University به آدرس [sfu.ca/~boland/methodology](http://sfu.ca/~boland/methodology)

۸۵.pdf

\*\* عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه تهران

\*\*\* دانشجوی دکترای دانشگاه تهران

## منزلت و جایگاه دانش و حقیقت: سخن تاریخی

به صورت سنتی گفته می‌شود که روش‌شناسی به تشخیص «پاسخ‌های صحیح» به پرسش‌های مهم می‌پردازد. زمانی که فردی ادعا می‌کند «پاسخش صحیح است» پرسشی که روش‌شناسان ممکن است مطرح کنند این است که «چطور دانستید که پاسخ شما صحیح است؟» نیازی به گفتن نیست که این پرسش بارها و بارها مطرح شده است. امروزه اغلب مردم «علم» را به عنوان انباشتی از پاسخ‌های صحیح و «روش علمی» را تنها روش مطمئن برای اظهار و ارائه‌ی درستی پاسخ تصور می‌کنند. البته، روش‌شناسی برای قرن‌ها مورد بحث بوده است. باور متداول به علم و روش علمی بر پایه‌ی روش‌شناسی ۳۵۰ ساله استوار است که ۲۰۰ سال پیش ابطال گردید.

از آنجایی که دیدگاه مدرن روش‌شناسی ریشه در مسائل فلسفی دارد، مطالعه‌ی خود تاریخ شروع خوبی برای مطالعه‌ی روش‌شناسی به شمار می‌رود. ولیکن پیشینه‌ی ۳۵۰ ساله تاریخ، مطمئناً دارای جزئیات بسیار زیادی است. بنابراین ناچاریم جزئیات تاریخی را با ارائه‌ی «تاریخچه‌ی نظری» در مورد توجه معمول به پاسخ‌های صحیح و روش‌های اقامه شده برای حصول به آن ساده نماییم. هدف من تبیین این نکته است که چرا از نظر تاریخی روش شناخت پاسخ‌های صحیح مورد توجه بوده است. از این جهت در می‌یابیم که چرا روش‌شناسی متداول را بلافاصله در گامی پس از رد و ابطال آن در قرن ۱۸، بی‌اعتبار تشخیص می‌دهیم.

### تفکر و «پاسخ‌های صحیح»

گمان می‌کنم که تاریخ نظری‌ام را باید با رفع مسئولیت<sup>۱</sup> همچون شروع فیلم‌ها آغاز کنم، آنجا که می‌نویسند: «همه‌ی شخصیت‌های این داستان خیالی هستند و هر گونه شباهتی به اشخاص حقیقی غیرعمدی است.»

امروزه غالباً به دانشجویان آموخته می‌شود که هدف اولیه‌ی یادگیری، یا حتی تفکر، یافتن پاسخ‌های صحیح است. پیش فرض اساسی این است که «منظور از شناخت، دانستن و دریافت حقیقت است.» اگر چه قضیه، همواره به این صورت نبوده است. قبل از زمان حیات سقراط (حدوداً پیش از ۴۵۰ سال

۱. Disclaimer

قبل از میلاد)، اغلب مردم تفکر را به عنوان فرآیند کشف یا اختراع تمامی پاسخ‌های ممکن یا متصور برای هر پرسش معین در نظر می‌گرفتند. بدین مفهوم که مردم متفکر لزوماً با تمایل شدید برای دانستن پاسخ‌های صحیح شروع نمی‌کردند.

در میان کسانی که اصطلاحاً پیش - سقراطیون<sup>۱</sup> نامیده می‌شدند، اشخاصی بودند که آنها را باید سوفسطایی یا سفسطه‌گرا<sup>۲</sup> بنامیم. این افراد مدعی بودند که باید پاسخ‌های صحیح وجود داشته باشد. ولیکن زمانی که یک سفسطه‌گرا فکر می‌کرد که پاسخ صحیح را می‌داند، همیشه نمی‌توانست با استدلالی در جهت جانبداری مستقیم از آن - یعنی با ارائه دلایلی برای اثبات حقیقت جواب - آن را ثابت نماید. برخی سفسطه‌گرایان روش غیرمستقیم را برای بحث و جدل در جهت تأیید پاسخ‌های مورد نظر خود طرح نمودند. این روش سوفسطایی که امروزه برخی از اعضای مکتب اقتصادی شیکاگو آن را دنبال می‌کنند، به صورت ذیل قابل ارائه است:

اول اینکه، یک سفسطه‌گرا باید ادعا یا فرض کند که تعداد پاسخ‌های محدود و امکان‌پذیری برای هر پرسش معین وجود دارد. برای مثال، برای برخی پرسش‌ها فقط دو جواب ممکن «بله» یا «خیر» وجود دارد. (پاسخی مثل «چه اهمیتی دارد؟» یک جواب به حساب نمی‌آید). قدم دوم برای یک سفسطه‌گرا این است که تلاش کند تمام پاسخ‌های دیگر را رد نماید. اگر گام اول موفقیت‌آمیز بود - یعنی، اگر همه پاسخ‌های ممکن عملاً فهرست شده باشند - پس تکذیب و رد همه پاسخ‌های دیگر غیر از آن پاسخی که شخص فکر کرده صحیح است به این معنی خواهد بود که پاسخ مورد نظر به عنوان پاسخ صحیح آشکار شده است.

موفقیت این استدلال سوفسطایی در ابتدا به وجود یک مجموعه متناهی و محدود از پاسخ‌های امکان‌پذیر بستگی دارد. اغلب اوقات، سفسطه‌گراها بدون اینکه مطمئن باشند که تمام پاسخ‌ها را مشخص کرده‌اند، استدلال و بحث می‌نمایند. اگر تحقیق کامل در این باره مستلزم صرف زمان زیادی باشد، احتمالاً همه جواب‌های ممکن مشخص نخواهند شد.

معمولاً سفسطه‌گر با زیرسؤال بردن جواب‌های رقیب به امید متقاعد کردن اشخاص در مورد صحت جواب مورد نظر خود، استدلال می‌نماید. ولیکن استدلال سفسطه‌گر فقط زمانی می‌تواند به کار آید که در عمل همه پاسخ‌های امکان‌پذیر شناسایی شده و همه پاسخ‌های رقیب تکذیب شده باشند.

۱. Pre-Socratics

۲. Sophist

## دانش، اقتدار و روش

متأسفانه میراث سفسطه‌گرایان به جای تأکید بر شناسایی تمام پاسخ‌های ممکن (به آرامی و با دقت)، تأکید بیش از اندازه به یافتن سریع پاسخ صحیح بوده است. برای بسیاری از پرسش‌ها، حتی فهرست کردن همه پاسخ‌ها مشکل خواهد بود، چه برسد به پاسخ صحیح.

مردم پاسخ‌های صحیح را مطالبه می‌کنند. سیاستمداران و پادشاهان متقاضی پاسخ‌های صحیح هستند، کارگزاران دولتی جواب می‌خواهند و حتی رؤسای شرکت‌ها نیز در جست و جوی پاسخ‌ها هستند. با در نظر گرفتن این مطالبات و خواسته‌ها، درک اینکه چگونه نهاد «قدرت و اقتدار» ممکن است قادر به غلبه بر عدم کفایت منطق گردد، آسان به نظر می‌رسد - «قدرت و اقتدار» به سرعت به مردم پاسخ می‌دهد.

## گالیله و مقامات

برای صدها سال، کلیسا نهاد رسمی قدرت و حاکمیت بود. کالج کاردینال‌های آن تصمیم می‌گرفت که چه چیزی به عنوان دانش صحیح در نظر گرفته شود. این سنتی است که گالیله با آن مواجه بود. گالیله (۱۵۶۴-۱۶۴۲) معتقد بود که در مورد حقیقت دانش هر شخص، نمی‌توان با رأی‌گیری گروهی از افراد - حتی گروهی از کاردینال‌ها - تصمیم‌گیری کرد، بلکه حقیقت دانش هر فرد باید به وسیله جهان واقع معین شود. گفته می‌شود گالیله برای اثبات حقیقت دانش خود در مورد افتادن اجسام به بالای برج پیزا صعود کرد. این کار به طور خاص به چالش و مبارزه‌طلبی مقامات آن زمان به شمار می‌رفت، در نتیجه گالیله بین آنها خیلی محبوب نبود.

همان طور که می‌دانید، گالیله با مقامات کلیسا به خاطر تدریس نظریه اجرام سماوی نگاشته شده کوپرنیک<sup>۱</sup> (۱۴۷۳-۱۵۴۳) به دانش‌آموزانش درگیر شد. مسئله گالیله این بود که مقامات، نظر مساعد خود را به نظریه رقیب بطلمیوسی<sup>۲</sup> (۱۰۰-۱۷۰ بعد از میلاد) داده بودند. مثل یک داستان سرایی ساده، نظریه تأیید شده بطلمیوسی این بود که زمین مرکز جهان است و تمام سیارات و ستاره‌ها در

۱. Copernicus

۲. Ptolemy

حلقه‌هایی دور زمین می‌گردند. در شکل خیلی پیچیده‌تر، نظریه بطلمیوسی جایگزینی Epicycles (مسیر یک نقطه روی یک دایره گردان) به جای دوایر کامل را جایز می‌دانست. گالیله برای استدلال، نظریه کوپرنیک را مبنی بر قرار گرفتن خورشید به جای زمین در مرکز دوران انتخاب کرد. نظریه کوپرنیک یک چالش مستقیم با نظریه تصویب شده و مجاز بطلمیوسی بود. جهت حفظ اقتدار کلیسا، به گالیله گفته شد که تدریس دیدگاه‌های کوپرنیکی را به دانش‌آموزانش متوقف کند. اما گالیله در پاسخ گفت که نمی‌توان به مردم به زور دیکته کرد که کدام پاسخ صحیح است و حقیقت دانش شخص ربطی به عقاید تحکم‌آمیز ندارد. حقیقت دانش هر فرد نتیجه ارتباط عینی آن با دنیای واقع است. اگر شما فکر می‌کنید که چیزی در مورد افتادن اجسام می‌دانید، می‌توانید همراه گالیله به بالای برج صعود کرده و دانش خودتان را آزمون کنید. ولی آن گونه که داستان من پیش می‌رود، مقامات کلیسا پاسخ دادند که گالیله اجازه در افتادن با مقامات یا حتی اقتدارگرایی<sup>۱</sup> را ندارد. کلیسا اقتدار و قدرت مسلم برای جلوگیری از به چالش کشیده شدن خود از سوی گالیله را داشت. با یک نمایش ساده از قدرت بی‌اندازه آنها گالیله مجبور به تسلیم شد. او به جنوب ایتالیا تبعید شد و دیگر دیدگاه کوپرنیک را به دانش‌آموزانش تدریس نکرد.

### چالش پیروان مکتب اصالت انسان<sup>۲</sup> (اومانیست‌ها) و قرار دارد اجتماعی آنها

واکنش دیگر در مقابل این دیدگاه تحکم‌آمیز بطلمیوسی که اعتقاد داشت «زمین در مرکز قرار دارد» ادعایی بود در مورد اینکه با پذیرش دیدگاه بطلمیوسی، ما در عمل به ملاحظات بیشتری رهنمون می‌شویم که امکان دارد آنها نیز در تناقض و تقابل با حاکمیت و اقتدار کلیسا باشند. به طور خاص، آنهایی که شاهد پیروزی کلیسا بر گالیله بودند، بحث می‌کردند که اگر زمین در مرکز دوران اجرام سماوی باشد، پس به طور بالقوه، نوع بشر یا انسان در مرکز دوران قرار می‌گیرد. این تفسیر از دیدگاه بطلمیوسی را اومانیسیم یا انسان‌گرایی می‌خوانیم.

اگر چه تفسیر دیدگاه بطلمیوسی از جنبه‌های مختلف بسیاری گسترش یافت (مثل ظهور پروتستانیسیم)، توجه ما تنها به معانی و دلالت‌های آن برای دیدگاه مدرنمان در مورد دانش خواهد بود.

۱. Authoritarianism  
۲. Humanists

در واقع، بحث اومانیزم‌ها این بود که اگر بشر بتواند مرکز همه چیز باشد، پس دانش می‌تواند در اختیار ذهن بشر قرار گیرد.

در اینجا دغدغه ما این نیست که آیا دیدگاه اومانیزم‌ها در مورد امکان دانش بشری، دیدگاهی منطقی به نظر می‌رسد یا حتی به خودی خود دیدگاه قابل قبولی است یا نه. در عوض، تنها موضوع مورد توجه ما این است که چگونه اومانیزم اقتدار کلیسا را در تمام امور، به ویژه در امور مربوط به دانش به چالش می‌طلبد. از آنجا که کلیسا مسئولیت تعیین اینکه «چه دانشی صحیح است یا نیست» را پذیرفته بود، به نظر می‌رسد که جای کمی برای دانش مستقل بشری باقی مانده بود. هیچ فردی مجاز نبود که بدون تصویب تحکم‌آمیز کلیسا مدعی صحت دانش خود باشد. ولی انسان‌گراها ادعا می‌کردند که به رغم دیدگاه‌های مقامات کلیسا، دانش شخص می‌تواند صحیح باشد.

مقامات کلیسا به همان کارایی که در مورد گالیله عمل کردند، قادر به مبارزه متقابل با انسان‌گراها نبودند. به این دلیل که تمام پیروزی‌های قاطع و بیش از حد مقتدرانه، یک مشکل مشترک دارند - اعتبار فاتحان در نظر منتقدان و ناظران زیر سؤال می‌رود. این همان اتفاقی بود که در مورد پیروزی بر گالیله رخ داد. بنابراین، مقامات کلیسا مجبور بودند در مورد اومانیزم‌ها احتیاط بیشتری کنند. تاکتیکی که کلیسا آن را در پیش گرفت، پیشنهاد یک معامله - یعنی یک قرارداد اجتماعی خاص، به اومانیزم‌ها بود.

البته داستان من در مورد مواجهه و رو در روی آشکار بین مقامات کلیسا و انسان‌گراها ممکن است به طور کلی تخیلی باشد - چون من آنجا حضور نداشتم. من فقط می‌توانم دیدگاه ابتکاری و موشکافانه ذیل را پیشنهاد کنم. در حالی که مقامات کلیسا می‌خواستند در مبارزه با انسان‌گراها، آنها را مغلوب کنند، انسان‌گراها می‌خواستند که استحقاق بشر در برخورداری از دانش صحیح یا حقیقی را پایه‌گذاری کنند. مقامات کلیسا، قرارداد ذیل را پیشنهاد کردند: هر شخص می‌تواند ادعای داشتن دانش و آگاهی را داشته باشد فقط به شرط آنکه بتواند حقیقت آن را اثبات یا توجیه نماید.

انسان‌گراها مشتاقانه قرارداد پیشنهادی را پذیرفتند و آن را امضا کردند. من از این به بعد این قرارداد فرضی را «قرارداد اجتماعی توجیه‌آوری»<sup>۱</sup> می‌نامم. اگرچه انسان‌گراها تشخیص ندادند که با امضای این قرارداد، موافقت کرده‌اند که یک بازی بدون برد را با مقامات اجرا نمایند - که البته این

۱. Social Contract of Justification

دقیقاً دلیل پیشنهاد بازی از سوی مقامات بود. (از دیدگاه مقامات - این یک بازی بدون باخت محسوب می‌شد). اما قبل از توضیح این موضوع، اجازه دهید ابتدا توجه کنیم که چرا اومانیت‌ها این چنین مشتاق و موافق با ورود به این بازی بودند.

### توانایی توجیه

دلیل اینکه چرا انسان‌گراها تمایل داشتند که قرارداد اجتماعی توجیه و دلیل‌آوری را امضا کنند بسیار ساده بود، آنها فکر می‌کردند که هرگز اثبات صحیح بودن دانش مشکل نخواهد بود وقتی که آن دانش صحیح باشد. امروزه مشکل است که دریابیم چرا آنها فکر می‌کردند که این کار خیلی ساده است. اگر اطلاعات کنونی خود را برای گذشته به کار نگیریم، می‌توانیم دریابیم که دلایل ساده بودند. ورای قدرت مستقیم کلیسا در اروپای جنوبی، اندیشمندی به نام فرانسیس بیکن (۱۵۶۱ - ۱۶۲۶) استدلال می‌کرد اگر شخصی علمی باشد، همیشه می‌تواند، استدلال‌های عقلانی برای حقیقت دانشش فراهم نماید. بنابراین، بیکن سلاح پنهان انسان‌گراها بود. علم استقرایی بیکن جایگزین پیشنهادی آنها برای اقتدار کلیسا بود.

قبل از ارزیابی و بررسی ماهیت روش و اسلوب علمی بیکن در مورد اثبات حقیقت دانش یک فرد، باید از خودمان سؤال کنیم که چرا این روش علمی ممکن است برای انسان‌گراها یا هر فرد دیگری مفید و مورد توجه باشد. فکر می‌کنم دلیل این موضوع بسیار ساده و آسان است. با توجیه دانش یک فرد از طریق استفاده از روش علمی، بدیهی است که روش علمی خود جایگزین قدرت و اعتبار کلیسا می‌گردد. روش علمی چالش و یا مقابله بر ضد مکتب اقتدارگرایی نیست بلکه، این روش صرفاً چالشی است در مقابل آنهایی که بازیگر اجتماعی نقش مراکز و اصحاب قدرت هستند.

### روش علمی

روش علمی بیکن نویدبخش آن بود که هرگاه دانش شما صحیح باشد، شما همواره خواهید توانست با تبعیت از روش فکری بیکن صحت دانش خود را اثبات و احراز نمایید. نوید روش علمی بیکن بر آموزه (دکترین)های ذیل مبتنی است:

۱. حقیقت در طبیعت نهفته و تجلی یافته است<sup>۱</sup>؛ (یعنی حقیقت دانش هر فرد از دنیای واقعی، در دنیای واقعی نهفته است، بنابراین قابل کشف است).

۲. اشتباه کردن گناه محسوب می‌شود<sup>۲</sup> (بنابراین باید از خطا کردن احتراز نمود). درک و شناخت دو آموزه مورد بحث برای درک روشن و صحیح از روش علمی بیکن امری ضروری و اساسی است. بر این اساس دو آموزه فوق را بررسی و ارزیابی می‌کنیم.

این دو آموزه مستقل از یکدیگر نیستند. اگر «حقیقت نهفته و تجلی یافته است»، پس ناگزیر وجود دارد و باید انتظار رؤیت آن را داشت. تنها افرادی که دیدگان خود را به روی حقیقت آشکار می‌بندند همواره ادعاهای اشتباه را مطرح می‌نمایند - و این چنین وانمود می‌کنند که دانش (غلط و دروغین) آنها حقیقی و واقعی است. اما آیا این امکان‌پذیر است که فردی همواره تا این حد چشم خود را به روی حقیقت ببندد؟ بیکن بر این باور بود که چشم بستن به روی حقیقت نشانه‌ی بارزی است از تعصب، غرض‌ورزی و ناشکیبایی افراد برای دستیابی به موفقیت و شهرت و هر دوی این اوصاف از عواقب و پیامدهای خودخواهی آزمندانه است. از آنجا که خودخواهی آزمندانه اغلب گناه محسوب می‌شود، لذا طرح ادعای کاذب در مورد حقیقت دانش یک فرد، خود معصیت به شمار می‌رود. حال به منظور احتراز از ارتکاب گناه، افراد باید از طرح هر نوع ادعا تا قبل از جمع‌آوری حقایق برای اثبات مدعای خود خودداری نمایند. تنها یک فرد طماع، ناشکیبا و خودخواه ممکن است مرتکب این خطا شود که بدون جمع‌آوری قبلی تمامی واقعیات حاکم بر موضوع با تعجیل هر چه تمام‌تر اقدام به استنتاج نماید.

اخطار و یا هشدار «عدم تعجیل در حصول به نتیجه» هم در روش علمی بیکن و هم در میراث فکری اولیه این دانشمند نقش اساسی و کلیدی ایفا می‌کند. به هنگام پیروی از مشی علمی بیکن، فرد می‌بایست همواره مراقب، صبور، به دور از تعصب و پیش‌داوری، برخوردار از وسعت نظر و اندیشه بالا و ساعی و سخت‌کوش باشد و چنانچه شخصی به اندازه کافی و در مدت نسبتاً طولانی نیز کار و تلاش نموده باشد (یعنی حقایق کافی جمع‌آوری کرده باشد)، بدیهی است که در چنین وضعیتی شخص مذکور نمی‌تواند مرتکب خطا شود. در این صورت روش علمی بیکن راهنما و دستورالعمل

۱. Truth Is Manifest in Nature

۲. To Err is Sin



خواهد بود. هر نوع تحقیق، بررسی و جستار علمی با گردآوری بدون غرض و غیرجانبدارانه داده‌ها آغاز شده و سپس بی‌درنگ با تبیین منطقی (یعنی، اثبات) هر نوع دانش و آگاهی منتج از داده‌های جمع‌آوری شده دنبال می‌گردد. با این وصف می‌توان دریافت که روش علمی بیکن توأمان متضمن حصول اطمینان از حقایق جمع‌آوری شده، از آن جهت که گردآورنده خود شخصی علمی (و عاری از هر نوع تعصب و پیش‌داوری بوده)، است و هم اینکه روشی است که به کمک آن می‌توان ادعاهای مطرح شده را به عنوان دانش صحیح توجیه نمود.

در نتیجه، حقایق و واقعیات علمی پایه و اساس اولیه برای هر نوع استدلال منطقی و عقلانی در جهت تأیید دانش و آگاهی افراد (همان علم بشری) است. بر این اساس می‌توان دریافت که چرا انسان‌گراها روش علمی بیکن را به عنوان سلاح پنهان خود قلمداد می‌نمودند. خطری انسان‌گراها را تهدید نمی‌کرد که بخواهند امضای خود را ذیل «قرارداد اجتماعی توجیه‌آوری» بگذارند چرا که روش علمی بیکن به آنها این اطمینان را می‌داد که جهت اثبات صحت علم و دانش یک فرد در صورتی که آن دانش صحیح باشد، راهی وجود دارد. و مهم‌تر اینکه آن دلیل و استدلال عقلانی که تنها مبتنی بر حقایق و واقعیات علمی به دور از تعصب و غرض است، هرگز نیازمند به تنفیذ و یا تجویز کلیسا نیست.

### موفقیت روش علمی

اغلب ادعا می‌شود که مثال‌ها و نمونه‌های زیادی از کاربرد موفقیت‌آمیز روش علمی بیکن وجود داشته‌اند. معروف‌ترین این مثال‌ها فیزیک نیوتنی است. اسحاق نیوتن (۱۶۴۲-۱۷۲۷) ادعا نمود که با استفاده از روش علمی توانست به «قوانین فیزیک» دست یابد. بر اساس روش علمی بیکن یک قضیه (پیشنهاد یا فرضیه) ناظر بر ماهیت جهان حقیقی تنها زمانی می‌تواند به عنوان یک «قانون» نام گیرد که اثبات آن ورای کمترین شک و تردیدی باشد. آیا هرگز فردی می‌تواند با شخص دیگری که ادعای آن را دارد که علم و دانش وی با استفاده از روش علمی تحصیل شده است مجادله و یا مباحثه نماید؟

نویدهای برخاسته از روش علمی تا بدانجا پیش می‌رود که ادعا می‌نماید تمامی علم و دانش جهانی می‌تواند بر اساس تجارب جهان حقیقی یا به عبارتی بر اساس داده‌های عینی و تجربی

به نمایش گذاشته شود. روش علمی همچنین نویدبخش آن است که می‌توان این حقیقت را که علم و دانش ما تنها مبتنی بر واقعیات است به نمایش گذاشت، زیرا تقویم منطقی حقیقت علم و دانش بشری یک فرد تنها مبتنی بر گردآوری علمی واقعیات عینی خواهد بود که به اصطلاح با تجربه به دست آمده است.

### دانش در مقابل روان‌گرایی<sup>۱</sup>

#### قرارداد «بدون برد» مشکل‌آفرین: قرارداد اجتماعی توجیه‌آوری

برای مدت طولانی روش علمی بیکن به عنوان راه‌حلی برای مشکل فراهم‌سازی بنیان عقلانی و منطقی برای دانش بشری حکمرانی می‌کرد؛ به طور خلاصه، می‌توان نشان داد که همه دانش بشر (یعنی تمام دانش ذهنی او) به طور منطقی از حقایق یا تجربیات عینی حاصل می‌آید. در این چشم‌انداز، فقط دو عنصر که علم بشری را شکل می‌دهند، وجود دارد: ۱. واقعیات (امور واقعی) یا تجربیات و ۲. اثبات‌های منطقی. ولی این مسئله بدین معناست که انسان‌گراها، با تکیه و اعتماد به روش علمی بیکن، قراردادی امضا کردند که تناقض ساختاری داشت. با این توضیح که:

به طور خاص، اگر دانش بشری می‌بایست به وسیله اثبات‌های منطقی مبتنی بر صرفاً حقایق عینی توجیه شود، جایگاه بشریت در دانش بشری کجاست؟ به وضوح، اگر حقایق باید در جهان حقیقی عینی پیدا شوند، آنها برخاسته از ذهن بشر نیستند. این موضوع فقط منطق مباحثه را به نفع دانش شخص باقی می‌گذارد. اگر بشریت و انسان‌گرایی در علم بشری وجود دارد، هم چنان که اومانیست‌ها امیدوارند، باید در منطق مباحثه نیز حضور داشته باشد.

حالا، باید برای شخصی که امروزه زندگی می‌کند دریافتن این مسئله خیلی ساده باشد. استفاده از کامپیوترها و وجود ماهواره‌هایی که دور زمین می‌چرخند یا به مشتری و کیوان سفر می‌کنند، در نظر بگیرد. اینها صرفاً «ماشین‌های منطقی» هستند و بعضی از آنها فقط حقایق را جمع‌آوری می‌کنند، بدون اینکه انسانی در آنها دست داشته باشد. برای ما سخت نیست که دریابیم امروزه برای منطقی‌بودن، انسان‌گرایی لازم نیست. یک ماشین هم می‌تواند تصمیمات منطقی اتخاذ کند بدون

۱. Knowledge Versus Psychologism

اینکه انسانی مجبور به تصمیم گیری در آن هنگام باشد. در حقیقت، تمام ماهیت و جوهره اثبات‌های منطقی جامعیت و عمومیت آنهاست - که هر کسی می‌تواند آنها را درک می‌کند. کاشف دلیل و مدرک مجبور نیست برای تبیین و توضیح آن دلیل حاضر شود.

هنگامی که انسان‌گرا در توجیه حقیقت دانش خود با دلیل و مدرک منطقی و با استفاده از حقایق تجربی (عینی) موفق می‌شود، چیزی ارائه می‌دهد که لزوماً هم بشری نیست! بنابراین، هیچ انسانی در دانش بشری (توجیه شده) وجود ندارد. بدان مفهوم که کلیسا حداقل یک بار مبارزه با اومانیسیت‌ها را برد. میراث این شکست فاحش در واقع دیدگاه متعارفی است که ذات عقلانیت یا منطق را انسان‌گرایی و بشریت در دانش بشری می‌داند. با این همه، همان طور که اغلب بحث می‌شود: چطور انسان‌ها را از حیوانات صرف تمییز می‌دهیم؟ - بدیهی است که حیوانات نمی‌توانند دلیل بیاورند!

### مسئله پس‌رفت نامحدود (سیر قهقرایی)<sup>۱</sup>

اومانیسیت‌ها با مسائل و مشکلاتی بیشتر مواجه شدند. بسندگی و تناسب اثبات منطقی همواره مورد تردید بود. برای اینکه یک اثبات منطقی، توجیه‌آور باشد، باید بتوان آن را به همه ثابت کرد. پس قصور از انجام آن شاهدهی از وجود یک خطاست. مثالی از این کوتاهی برای ارائه و نمایش، «سیر قهقرایی» نام گرفته است. چنانچه بخواهیم دلایلی برای اثبات درستی گزاره‌ای بیاوریم ممکن است با این پرسش مواجه شویم که به چه دلیل معتقدیم دلایل ما درست هستند؟ بنا به قرارداد اجتماعی توجیه‌آوری ما باید لزوماً به عقب برگردیم تا مجموع دلایل دیگری را به منظور اثبات درستی دلایل ابراز شده اولیه ارائه نماییم. لیکن چنانچه این کار امکان‌پذیر باشد، هر دلیل ابراز شده بعدی می‌تواند مورد سؤال و اعتراض قرار گیرد و این موضوع هم‌چنان مستلزم بازگشت به عقب و جمع‌آوری مجموعه‌ای از دلایل دیگر است. در مورد تعداد یا کمیت مجموعه دلایل مورد نیاز نیز محدودیتی وجود ندارد. از این رو، ما با یک سیر پس‌رفت نامحدود و قهقرایی مواجه‌ایم. چنین امکانی بدین

۱. The Problem of Infinite Regress

معناست که یک شخص هرگز نخواهد توانست دلایل جامع و کاملی (و بنابراین، محدودی) را برای اثبات دانش یک فرد ارائه نماید.

این دقیقاً همان چالش دیوید هیوم<sup>۱</sup> (۱۷۱۱-۱۷۷۶) است. او بر این باور بود که هیچ منطق عینی وجود ندارد که بتواند وظیفه تأمین و ارائه یک دلیل منطقی در مورد دانش یک فرد را که تماماً مبتنی بر تجربه باشد، انجام دهد. و این به واقع طرح ادعایی جدی علیه روش علمی بیکن است. این بدان معناست که فرد حتی نمی‌تواند شروع به استدلال برای اثبات نماید. برای مثال، هر گاه شخصی مدعی باشد که حقایقی به منظور اثبات صحت دانش یک فرد جمع‌آوری نموده است، شخص دیگری می‌تواند دلیل اضافی دیگری را که نشان‌دهنده آن باشد که واقعیات جمع‌آوری شده او درست بوده و به علاوه از حیث منطقی نیز از کفایت و جامعیت لازم برخوردار است، درخواست نماید. در اثر مواجهه با این مشکلات بوده است که رمان‌های قرن نوزده میلادی جملگی ما را بر آن می‌دارند تا این آموزه را که «خطا کردن گناه و معصیت است»، کنار بگذاریم. به همین دلیل است که امروزه بیشتر مردم ادعای گوته را، که بر این باور بود خطا کردن از اوصاف و ویژگی‌های بشر به حساب می‌آید، بپذیرند.

*منشأ حقیقی این مشکل برای معتقدان به روش علمی این است که این روش به موجودیت یک استدلال و منطق استقرایی بستگی دارد - منطق و استدلالی که بتواند از صحت موارد خاص (تجربه) به صحت گزاره‌های کلی، مثل آنهايي که دانش هر شخصی را شکل می‌دهد - برسد. اگر چه امکان دارد که هیوم تشخیص داده باشد که یک چنین منطق و استدلال استقرایی به طور عینی وجود ندارد، ولی او بر این باور بود که مردم هنوز ادعا می‌کنند، بر پایه تجربیاتشان می‌دانند که گزاره‌های خاصی صحیح هستند و اغلب حق با این تشخیص‌دهندگان و افراد آگاه<sup>۲</sup> است. هیوم نتیجه‌گیری کرد که از این رو، آنها می‌بایست منطق استقرایی عملی در ذهنشان داشته باشند. بنابراین، در می‌یابیم که چگونه مطالعه و بررسی دانستن، بررسی ذهن فرد آگاه و عالم می‌شود - که در واقع روان‌شناسی دانستن است. اگر دلیل و مدرک عقلانی عینی در مورد دانش یک شخص وجود نداشته باشد، پس فقط می‌توان دلایل ذهنی برای اثبات دانش او اقامه کرد. در این حالت، هر دلیل منطقی و عقلانی در مورد دانش به مطالعه و بررسی روان‌شناسی فرد آگاه تقلیل داده می‌شود.*

۱. David Hume

۲. Knowers

### تخیل‌گرایی و تخیل‌گرایی جدید<sup>۱</sup>

پیامد باور هیوم که دانش در اذهان مردم خانه دارد، نه در دلایل عینی که می‌توانست کلیسا را خشنود سازد، این بود که اذهان و افکار بشر بیشتر از حقایق اهمیت دارند زیرا حقایق خود باید در اذهان انسان‌ها موجود باشند. در حال حاضر برای بسیاری از افراد تحول یا پیشرفتی ورای مشاهدات هیوم حادث نگردیده است. بخش اعظم ادبیات رمانتیک اوایل قرن نوزده میلادی صرفاً به بررسی غایت حقیقت می‌پردازند - چه آنکه بر اساس ادبیات مذکور همه چیز در ذهن بشر متمرکز شده است نه در عقلانیت عینی. حتی اگزیستانسیالیست‌ها (پیروان مکتب اصالت وجود) یا نئورمانیست‌ها (تخیل‌پردازان نو) اوایل سده بیست میلادی این نظریه را که هر چیزی ممکن است محصول ذهن بشر باشد، پذیرفته‌اند - بنابراین، هر چیزی ممکن است ارادی و یا ساخته دست بشر باشد. در هر صورت، فرض می‌شود توجیه دانش بشر مبتنی بر عقلانیت فکر بشری بوده و دانش توجیه شده، حاصل طبیعت بشر است.

اتکا و اعتماد غایی به طبیعت بشر به عنوان پایه و اساس تبیین‌ها دقیقاً همان چیزی است که امروزه برخی فیلسوفان از آن به عنوان روان‌گرایی<sup>۲</sup> یاد می‌کنند. این نوع تبیین است که در کتاب منتشر شده سال ۱۹۸۰ من و البته در تألیفات و نوشته‌های کارل پوپر رد شده است. لیکن همان‌طور که از تاریخ ابتکاری خودم در مورد دانش بشر بر می‌آید روان‌گرایی تنها معلول و نشانه‌ای از مشکل و مسئله‌ای جدی‌تر است - که آن مسئله عبارت است از امضای قرارداد اجتماعی توجیه‌آوری «بدون برد» توسط اومانیست‌های مشتاق و خوش‌بین.

### ضد مکتب توجیه‌آوری<sup>۳</sup>

دلیلی وجود ندارد که کسی امروزه خود را ملزم به تبعیت از قراردادی بداند که آن را امضا نکرده است. بنابراین هر کسی مختار است که هر ادعایی که می‌خواهد مطرح نماید. یعنی اینکه اعتقاد به درستی یک نظریه، صحت آن را تضمین نمی‌کند. برعکس، اطلاع نداشتن از درستی نظریه یک شخص

۱. Romanticism and Neo-Romanticism

۲. Psychologism

۳. Anti-justification

هرگز تضمین نمی‌کند که آن نظریه صحیح نیست. به همین ترتیب، صحت نظریه یا دانش یک فرد را نمی‌توان با رأی‌گیری مشخص نمود - به این دلیل که، حتی اگر رأی مزبور به اتفاق آرا نیز صادر شده باشد، ممکن است که رأی‌دهندگان به اتفاق در اشتباه بوده باشند!

### معرفت‌شناسی در مقابل روش‌شناسی: چشم‌انداز نظری

هدف اولیه در داستان تخیلی و ابتکاری من شناسایی سه ایده مقدماتی بوده است:

۱. آموزه حقیقت نهفته و تجلی‌یافته، ۲. این آموزه که خطا کردن گناه است پس باید از خطا اجتناب نمود و، ۳. آنچه را که من آن را قرارداد اجتماعی توجیه‌آوری نامیده‌ام. اکنون بر آنم که به بررسی و ارزیابی یک میراث خاص نظری قرارداد مزبور بپردازم که عبارت است از ترکیب و تلفیق تاریخی پرسش‌های معرفت‌شناسی<sup>۱</sup> با پرسش‌های مربوط به روش‌شناسی. تفاوت و تمیز بین معرفت‌شناسی و روش‌شناسی می‌تواند به سادگی تبیین گردد. معرفت‌شناسی با ماهیت و طبیعت دانش سروکار دارد (به این معنی که دانش چیست) و این در حالی است که روش‌شناسی به چگونگی تحصیل دانش می‌پردازد. به عبارت دیگر، معرفت‌شناسی بسان فهرست غذاهای یک رستوران عمل می‌نماید، حال آنکه روش‌شناسی بیشتر به مثابه نقشه‌ای یک خیابان است که ما را هدایت می‌نماید که چگونه به رستوران مورد نظر دسترسی پیدا کنیم.

### مکتب احساس‌گرایی، روش‌شناسی و معرفت‌شناسی

علاوه بر این سه عنصر نظریه‌های دانش و روش‌های دانستن، من بر آنم تا یک ایده متعارف و مسلم در مورد یادگیری را که می‌گوید همه علوم برخاسته از حواس هستند، روشن کنم. این دیدگاه که از آن به عنوان احساس‌گرایی<sup>۲</sup> یاد می‌کنند تقریباً پایه و اساس تمامی دیدگاه‌های ناظر بر روش‌شناسی و معرفت‌شناسی بوده و به علاوه مسئول ترکیب و تلفیق بین معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است. در اینجا می‌خواهم بر دو نظر و دیدگاه برجسته و مهم مبتنی بر احساس‌گرایی تمرکز کنم که عبارتند از:

۱. Epistemology

۲. Sensationalism

استقرا گرایی<sup>۱</sup> و رسوم گرایی<sup>۲</sup>. زیرا همان طور که گفته‌ام، دو نظریه مذکور منشأ تمامی مباحثات و مجادلات روش‌شناختی و در عین حال منشأ تمامی تجویزها در اقتصاد امروزی به حساب می‌آیند. یکی از راه‌های درک و فهم هر نظریه، درک مسئله یا مشکل علمی است که نظریه به آن منظور مطرح شده است. فرد در مورد هر نظریه می‌تواند همواره به عقب برگردد (دیدگاه برگشتی داشته باشد) و حدس بزند که چه مشکلی به وسیله آن نظریه حل شده است (ارادی و غیرارادی). این برنامه من برای مطالعه روش‌شناسی در اینجا خواهد بود. به طور مشخص، من موقعیت یک مسئله را حدس زده‌ام تا توضیحاتی در مورد دیدگاه‌های موجود روش‌شناسی ارائه نمایم.

روش‌شناسی در طول تاریخ طولانی خود توانسته است بسیاری از مسائل معرفت‌شناسی و جامعه‌شناسی را حل و فصل نماید. به عبارت دیگر، روش‌شناسی به وجود آمده است تا خود دانش را بررسی کند و به علاوه دیدگاه جامعه را در مورد آن کاوش نماید. قبل از بحث و بررسی راجع به موضوع خاص روش‌شناسی در اقتصاد، من بر آن خواهم شد تا یک فرضیه عمومی از روش‌شناسی را از طریق مورد بحث قراردادن برخی مسائل فلسفی و اجتماعی که روش‌شناسی گه‌گاهی در صدد حل و فصل آنها بر آمده است، قاعده‌مند نمایم.

نخستین مسئله فلسفی که گفته می‌شود روش‌شناسی به رفع آن پرداخته برخاسته از نظریه‌های گوناگون دانش است که تماماً بر آموزه پیش گفته حقیقت نهفته و تجلی یافته استوارند، آموزه‌ای که معتقد است حقیقت قابلیت دیده شدن یا کشف گردیدن را دارد. مشکل اینجاست که چگونه ما انسان‌ها بی‌آنکه مرتکب اشتباه شویم به کشف حقیقت می‌پردازیم، اگر بپذیریم که «خطا کردن مشکلی برخاسته از ذات بشری است؟» چگونگی این کار بستگی به جزئیات نظریه دانش یک فرد دارد یا به عبارت دیگر به معرفت‌شناسی فرد ارتباط می‌یابد.

از نظر احساس‌گرایی، پرسش معرفت‌شناسی (علم چیست؟) پاسخ داده می‌شود هنگامی که شخصی پرسش روش‌شناسی (من چگونه می‌دانم؟) را پاسخ می‌دهد. بر اساس مکتب احساس‌گرایی پاسخ به پرسش دوم این است که من تنها به وسیله حقایق قابل مشاهده یا به واسطه واقعیات قابل نمایش به دانش دست می‌یابم. از این رو، دانش اساساً واقعی یا قابل نمایش است. این نتیجه‌ی اخیر

---

۱. Inductivism

۲. Conventionalism

وجود دانش نظری یا وجود دانشی را که تنها مبتنی بر مشاهدات حسی یا حقایق قابل نمایش نیست، نفی می‌کند. پرسش بعدی این است که افراد چگونه به واقعیات یا حقایق قابل نمایش دست می‌یابند؟ آیا این پرسش روش‌شناسی متمایز از پرسش‌های معرفت‌شناسی (پرسش‌هایی نظیر اینکه واقعیات چه هستند و حقایق قابل نمایش کدامند؟) است؟

این پرسش که چگونه یک فرد به دانش دست می‌یابد از این پرسش که واقعیات کدامند یا چه چیزی قابل نمایش است تفکیک پذیر نیست. نتیجه آن است که روش‌شناسی به طور سنتی به پرسش‌های معرفت‌شناسی می‌پردازد، پرسش‌هایی نظیر اینکه واقعیات کدامند؟ و حقایق قابل نمایش چه هستند؟ حال اگر فردی از هیوم پیروی می‌نمود، طرح این پرسش بود که من چگونه می‌دانم در نگاه او یک پدیده روان‌شناسی به حساب می‌آید.

### استقراگرایی

نوع دیگری از احساس‌گرایی که به بیکن نسبت داده می‌شود من از آن به عنوان استقراگرایی یاد می‌کنم. استقراگرایی نیازمند بررسی و ارزیابی بیشتری است زیرا امروزه نهادینه شده است. نهادینه شدن استقراگرایی بنیان و شالوده ضعیف این خط فکری که همانا باور به وجود یک منطق استقرایی است، تحت تأثیر قرار داده است. استقراگرایی در تلاش است که به طور همزمان به این پرسش روش‌شناسی یا روش‌شناختی که «من چگونه می‌دانم؟» و این پرسش معرفت‌شناسی که «دانش چیست؟» پاسخ دهد و این کار را از طریق عینیت بخشیدن به دانش که همانا ایجاد پایه و اساس منطقی برای دانستن ابعاد غیر روان‌شناختی موضوع است، به انجام می‌رساند.

استقراگرایی بیکن دانش را به وسیله حذف عوامل تأثیرگذار ذهنی در فرآیند احراز یا اثبات واقعیات، عینیت می‌بخشد. هنگامی که واقعیات احراز گردید دیگر فرآیند ذهنی بی‌ارتباط خواهد شد زیرا یک منطق استقرایی غیرذهنی می‌تواند جایگزین آن گردد. برای انجام این کار فرض شده است یک منطق استقرایی وجود داشته باشد. در نتیجه حقیقت در واقعیات تجلی خواهد یافت، مشروط به آنکه واقعیات و منطق از نفوذ بشر یا عامل انسانی مستقل و در امان باشد. پس از منظر احساس‌گرایی استقراگر، روش‌شناسی فرآیندی است که نفوذ عوامل انسانی را حذف می‌کند و در نتیجه میزان خطا و اشتباه را به حداقل ممکن کاهش می‌دهد.



دو نوع احساس‌گرایی بین استقراگرایان، مهم و معروف است. یکی «درست‌آزمایی»<sup>۱</sup> است که ارتباط تنگاتنگی با اثبات‌گرایان منطقی<sup>۲</sup> قرن بیستم دارد و دیگری «تجربه‌گرایی کلاسیک»<sup>۳</sup> است. هر دوی اینها برای اقتصاددانان به خوبی شناخته شده هستند. هر دو به وضعیت تئوری‌ها در طبیعت و ماهیت دانش مرتبط هستند. تمام آن چیزی که استقراگرایی می‌گوید این است که اگر نظریه‌ها موجود باشند، باید به طور استقرایی از واقعیات موجود به دست آمده باشند (پس نمی‌توانند ورای واقعیات بروند). درست‌آزمایی اجازه جهش‌های فرضی ورای واقعیات در دسترس را می‌دهد تا زمانی که شخص بعداً برگردد و صحت فروض را با واقعیات بازبینی و بررسی نماید. با این فکر است که تأکید می‌شود اگر به صحت چیزی عالم نیستیم، بگوییم «فرضیه‌ای» است. برای تجربه‌گرایی کلاسیک، همه نظریه‌ها همواره می‌بایست به طور مستقیم در ارتباط با واقعیات موجود باشند. بدین معنا که هیچ نظریه‌ای نمی‌تواند ورای تجربه برود - نظریه‌ها فقط نمایانگر تجربیات ما هستند.

اغلب جزئیات هر روش شناسی استقرایی، به طور خاص با این پرسش مواجهند که «واقعیات چه هستند؟» (به طور مثال تمایز قایل شدن و تشخیص گزاره‌های اثباتی و هنجاری). برای جوابگویی به پرسش اولیه روش‌شناسی «من چگونه می‌دانم؟» این نیاز وجود دارد که به این پرسش پاسخ داده شود.

این پرسش که «واقعیات چه هستند؟» با توضیح اینکه چگونه شخص آنها را جمع‌آوری می‌کند، در ارتباط است. این طور فرض می‌شود که کیفیت واقعیت با صلاحیت شخص گردآورنده آن در ارتباط است (برای مثال گردآورنده باید عاری از تعصب، منصف و با فکر باز باشد). از این منظر به نظر می‌رسد که روش‌شناسی با اسلوب رفتاری «شخص گردآورنده واقعیت» مرتبط است. به طور خاص، آیا می‌توان گزارش مشاهدات هر فرد عادی را به عنوان «واقعیتی» که ارزش توجه یا استفاده را دارد، پذیرفت؟ به وضوح جواب منفی است.

به رغم تمام این وجوه بحث برانگیز و مشکلات فلسفی، روش شناسی استقرایی به عنوان یک رویه جا افتاده به حیات خود ادامه می‌دهد. کتاب‌ها یا رسالات برای برآورده ساختن اصول استقراگرایی

---

۱. Verification  
 ۲. Logical Positivists  
 ۳. Empiricism

نوشته شده‌اند و دوره‌های تحصیلی بر طبق اصول یادگیری استقراگرا سازمان یافته‌اند (به عبارت دیگر یادگیری با توسل به مثال‌ها، عدم تفکر و تعمق قبل از جمع‌آوری داده‌ها و پرسش‌های عملی قبل از پرسش‌های نظری و ... انجام می‌گیرد).

ترکیب و تلفیق آموزه حقیقت تجلی‌یافته و آموزه احساس‌گرایی بدون چیزی همچون منطق استقرایی محکوم به شکست است. اگر چه این ترکیب در اقتصاد دانشگاهی به صورت رویه جا افتاده در دوره‌های تحصیلی و کتاب‌های دانشگاهی نهادینه شده، ولی جالب است که دیگر در بین روش‌شناسان اقتصادی طرفداران آشکاری ندارد. چگونه فرد می‌تواند ترکیب این آموزه‌ها را رها نماید؟ سه انتخاب پیش روی اوست، ترک احساس‌گرایی، رهاسازی حقیقت تجلی‌یافته و یا تسلیم و رهاسازی هر دو آموزه مزبور.

دیدگاهی که نشأت گرفته از انکار احساس‌گرایی و حفظ «حقیقت تجلی‌یافته» است، دیدگاه مشهور و بسیار حقیر «پیش از تجربه»<sup>۱</sup> است. اگر در عوض آموزه حقیقت تجلی‌یافته کنار گذاشته شود ولی احساس‌گرایی حفظ گردد، اساس فلسفه‌ای تشکیل می‌شود که رسوم‌گرایی نامیده می‌شود. اگر هر دو آموزه کنار گذاشته شود، دیدگاه روش‌شناسی پوپر به دست می‌آید.

با دیدگاه «پیش از تجربه» همه موضوعات روش‌شناسی به موضوعات منطق قیاسی تقلیل می‌یابد (یعنی منطق معمولی) بنابراین بازگشت و رجوع به جهان واقع ضرورتی ندارد. نیازی نیست که درباره این مطلب بیشتر بحث و بررسی کنیم چرا که امروزه عده بسیار کمی به این دیدگاه مذکور اعتقاد دارند. با کنار گذاشتن آموزه حقیقت تجلی‌یافته، رسوم‌گرایی پیشنهاد می‌کند که حواس ما نیازمند کمک هستند. یعنی واقعیاتی که ما گردآوری می‌کنیم همواره بار نظری و نظریه دارند زیرا گزارش‌های واقعی شامل عناصر نظری هستند که نمی‌توان آنها را تفکیک کرد. رسوم‌گرایی، روش‌شناسی است که مک کلاسی (۱۹۸۳) آن را «مدرن‌گرایی» می‌نامد. باید رسوم‌گرایی را به صورت روشن درک کنیم چرا که این نوع روش‌شناسی امروزه هم طرفدار دارد و هم پایه اغلب استدلال‌ها و بحث‌های روش‌شناسی در اقتصاد است.

۱. Apriorism

## رسوم‌گرایی

با فرض وجود قرارداد اجتماعی توجیه‌آوری که می‌گوید باید همه واقعیات بار نظریه داشته باشند، اساس دانش هنوز نیازمند آن است که به طور عینی توجیه شود. که این مسئله به خودی خود منجر به پس رفتی نامتناهی می‌شود. ترکیب قصور و شکست در فراهم کردن منطق استقرایی برای به کار افتادن استقراگرایی با قصور و کوتاهی در توجیه عقلانی هر دانشی درون آموزه احساس‌گرایی، همواره اساس اغلب مشاجره‌ها و مباحثات تلخ در حدود علوم و بین عالمان و غیرعالمان بوده است. چقدر دنیا می‌توانست یکدست و بدون مشاجره باشد اگر می‌شد به یک منطق استقرایی واحد دست یافت. تقریباً تمامی مشاجره‌ها می‌تواند به صورت عقلانی حل شود از آنجا که هرکسی می‌تواند منطق را درک و تحسین نماید. راه دیگر اجتناب از مشاجره در مورد اینکه نظریه‌های چه کسی با واقعیات تأیید و حمایت می‌شود و نیز مشخص می‌گردد که حقیقت دارند، این است که از این طرز فکر که نظریه‌ها می‌توانند صحیح یا غلط باشند، دست برداریم.

کنار نهادن درستی یا نادرستی، مشکل اولیه احساس‌گرایی را، یعنی اجتناب از مشاجره و بحث در مورد اینکه حواس چه کسی دانش را خلق کرده است، حل نمی‌کند. خیلی‌ها فکر می‌کنند چیزی که هنوز به آن نیاز داریم همان سلطه و اقتدار عینی<sup>۱</sup> است-چیزی که بتواند جانشین ترکیب قبلی منطق استقرایی و حقیقت تجلی‌یافته شود.

ممکن است گفته شود که بدون سلطه و اقتدار عینی، «اگزستانسیالیسم یا هستی‌گرایی» محض را خواهیم داشت. راه حل مشکل اشاره شده، به نظر آسان می‌آید. ما هنوز می‌توانیم به خود عقلانیت (یعنی منطق استقرایی و ریاضیات) برای سلطه و اقتدار عینی مورد نیاز اعتماد کنیم. این دقیقاً برنامه پیشنهادی و جایگزین یک رسوم‌گرا به جای استقراگرایی است، یعنی بدون کنار نهادن احساس‌گرایی به عقلانیت جهان‌شمول اعتماد و تکیه کنیم.

روش‌شناسی رسوم‌گرا، با پرسش «حقایق قابل نمایش کدامند؟» نیز در ارتباط است. مانند استقراگرایی، این نیاز وجود دارد که به این پرسش جواب دهیم تا بتوانیم به پرسش اولیه که اکنون اصلاح شده است مبنی بر اینکه «چگونه می‌دانیم؟» بتوان پاسخ داد. بدون حقیقت تجلی‌یافته،

۱. Objective Authority

روش‌شناسی رسوم‌گرایی، جهت پذیرش یک نظریه مشخص یا انتخاب یک نظریه از یک مجموعه نظریه‌های رقیب، مرکب از مجموعه‌ای از قوانین و قواعد تصمیم‌گیری و رسوم و سنت‌های اجتماعی است. از آنجا که احساس‌گرایی (ابقا شده) وجود نظریه‌های آگاهی بخش<sup>۱</sup> (یعنی اطلاعات و رای واقعیات و حقایق شناخته شده) را انکار می‌کند، نیاز به یک انتخاب (عقلانی) وجود دارد. اگر بخواهیم احساس‌گرایی باقی مانده و حفظ شود، باید ظهور دانش نظری آگاهی بخش را توجیه کنیم. با استفاده از معیار غیرنظری، احتمالاً با به کارگیری مشاهدات مستقل، می‌توانیم پذیرش یک نظریه را برگزینیم. ابزار استاندارد انجام یک انتخاب، مشاهده همه نظریه‌ها به عنوان فهرستی از واقعیات، سیستم‌های طبقه‌بندی یا حتی زبان‌ها و سپس به کارگیری معیارهایی مثل سادگی، عمومیت، یا حداقل کردن خطای آماری با توجه به مشاهدات است. به عبارت دیگر، بهترین تقریب را انتخاب کنید در جایی که تعریف بهترین مبتنی بر معیار عقلانی صریح است.

معیار عقلانی صریح به طور ساده، کاری انجام می‌دهد که فرض می‌شد آموزه حقیقت تجلی‌یافته هنگام به کارگیری منطق استقرایی انجام می‌دهد. به کارگیری آنها ما را از ذهن‌گرایی محض در فرآیند یا چگونگی و وضعیت دانستن دور می‌کند. پس برای کامل کردن نسخه رسوم‌گرایی روش‌شناسی احساس‌گرا، نیاز به فرض دیگری داریم که عینی بودن را تضمین کند. این فرض در مورد وجود عقلانیت جهان شمول است، یعنی این دیدگاه که اگر تمام افراد، با صغری و کبراهای متقابلاً سازگار و یکسانی شروع نمایند، لزوماً به نتایج یکسانی دست خواهند یافت. این پذیرش همگانی معیارها از طرف مردم عقلانی و معقول (و بنابراین عینیت‌گرا) است که اساس همه دانش‌ها را شکل می‌دهد. واقعیات، حقایقی قابل نمایش هستند. بنابراین واقعیات، با آن نظریه‌هایی تعریف می‌شوند که برای نشان دادن حقیقت آن «واقعیات‌ها» مورد استفاده قرار گرفته‌اند چرا که می‌توان آنها را به صورت منطقی از نظریه‌های پذیرفته شده استنتاج کرد. با تعریف واقعیات، نظریه‌ها وضعیت معرفت‌شناختی ندارند. این واقعیات منطقاً اخذ شده (یعنی معتبر) و بنابراین قابل نمایش هستند که هدف مورد جست و جو (یعنی دانش) هستند. در رسوم‌گرایی گفته می‌شود که هنگامی «می‌دانیم یا شناخت داریم»، که نظریه‌های خاصی را می‌پذیریم. تنها خطاهای ممکن که فرد می‌تواند در دیدگاه رسوم‌گرایی از دانش داشته باشد، (دیدگاهی که ترکیب احساس‌گرایی با انکار حقیقت تجلی‌یافته

۱. Informative Theories

است) آنهایی هستند که از غیر عقلایی بودن نشأت می‌گیرند. بنابراین اگر شخصی عقلانی و منطقی باشد از بروز خطا اجتناب خواهد شد. به طور خلاصه، روش‌شناسی رسوم‌گرایی با انتخاب «بهترین نظریه» برای تعریف «واقعیات»، مشکل بنیان یک پایه واقع‌گرایانه را برای یک توافق عقلانی (اجتماعی) در مورد اینکه «دانش چیست؟» حل می‌کند.

### ضد احساس‌گرایی به عنوان نظریه اجتماعی در مورد دانش

استدلال کردم که فلسفه سنتی به طور تاریخی با پرسش «دانش چیست؟» در محدوده قرارداد اجتماعی توجیه‌آوری سروکار دارد، پس دانش هرگز بدون تبیین دانستن توضیح داده نمی‌شود. اگر چه ممکن است در تاریخ مشکلات انجام قرارداد اجتماعی، ریشه‌های روان‌شناسانه‌ای یافت شود، راه‌حل‌های روزمره بیشتر جامعه‌شناختی هستند. به زبان ساده‌تر، دانش هر چیزی است که یک فرد آگاه<sup>۱</sup> می‌داند. پس به نظر می‌رسد تنها مشکل اجتماعی چگونگی تعیین افراد آگاه است. دو راه‌حل وجود دارد که من از آنها به عنوان «نظریه نقش دانش<sup>۲</sup>» و «نظریه وضعیت دانش<sup>۳</sup>» یاد خواهم کرد. «نظریه نقش» بیان می‌کند که یک فرد آگاه کسی است که نقش یک دانا یا آگاه را در جامعه ایفا می‌کند - واضح‌ترین مثال «شاهد ماهر و خبره» است. به طور کلی نظریه نقش، دلالت بر این دارد که این چگونگی بیان مطلب است که مهم است، نه چیزی که بیان می‌شود. البته چگونگی بیان کردن آن مبتنی بر این است که چه چیزی می‌خواهید بیان نمایید. ایفای نقش در ارتباط با دانش نسبتاً مهم و نامطمئن است. نظریه وضعیت، ابهام کمتری دارد - این نظریه دلالت بر این دارد که «چیزی که گفته می‌شود مهم نیست بلکه مهم این است که چه کسی آن مطلب را بیان می‌کند». نمونه‌های مشهودی موجود است. عالمان و دانشمندان معمولاً از درجات دانشگاهی یا مدارک حرفه‌ای برخوردار هستند.

اگر چه نظریه نقش یا وضعیت، راه حل این مسئله را که چه کسی آگاه است و دانش چیست؟ به نمایش می‌گذارد، فیلسوفان و روش‌شناسان معدودی تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. به هر حال چیزی

۱. Knower

۲. Role Theory of Knowledge

۳. Status Theory of Knowledge

که می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد این است که هر دو نظریه غیر احساس‌گرایی هستند. البته، فیلسوفان معمولاً با نظریه‌های احساس‌گرایی دانش یا روش بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرند. این دیدگاه احساس‌گرا که دانش از طریق حواس ما به دست آمده است، به وضوح می‌تواند به مثابه طریقه‌ای جهت برآوردن قرارداد اجتماعی توجیه‌آوری نگریسته شود.

احساس‌گرایی استقرایی تلاشی برای تبیین و تفسیر دانش ذهنی (من می‌دانم که ...) از جهان عینی است. احساس‌گرایی رسوم‌گرا تلاشی در جهت تبیین دانش ذهنی جمعی و گروهی (ما می‌دانیم که ...) از جهان عینی است. در این مرحله پرسش جدیدی مورد توجه قرار می‌گیرد: «آیا امکان دارد که دانش بدون توضیح فرآیند دانستن تبیین شود؟» پاسخ مثبت به این پرسش به واقع موجب نفی قرارداد اجتماعی می‌گردد و این نفی و تکذیب ممکن است به معنای رد احساس‌گرایی و در عوض پذیرش این ایده شود که تمامی دانش‌ها حاوی عناصر نظری اساسی و ماهوی هستند.

## اجرای روش‌شناسی اقتصادی

### روش‌شناسی رسوم‌گرا در اقتصاد

هنگامی که از فلسفه علم سخن به میان می‌آید، اغلب اقتصاددانان از استقرآگرایی در بلندمدت و از رسوم‌گرایی در کوتاه‌مدت دفاع می‌نمایند. البته چنانچه شخصی زمان نامحدودی در اختیار داشته باشد، در بلندمدت می‌تواند همواره از استقرآ بهره بگیرد. اغلب اقتصاددانانی که مدافع رسوم‌گرایی هستند با آمادگی هرچه تمام‌تر می‌پذیرند که تحلیل استقرایی در کوتاه‌مدت با مشکل مواجه خواهد شد. این دسته از اقتصاددانان با یک مشکل متفاوت تحت عنوان «مشکل انتخاب رسوم‌گرا» درگیر خواهند بود و این پرسش برای آنان مطرح خواهد شد که «چگونه می‌توانیم دست به انتخاب بهترین نظریه بزنیم هنگامی که هیچ منطق استقرایی وجود نداشته باشد؟» این مسئله به نظر می‌رسد که در تحلیل اقتصادی موضوع ساده‌ای باشد جایی که تنها پرسش معطوف به کارکرد عینی \_ یعنی همان معیار و ضابطه انتخاب ماست.

### مشکل انتخاب رسوم‌گرا

اکثر مباحثات و مناظرات روش شناختی در علم اقتصاد ناظر بر معیار یا ضابطه‌ای است که باید از آنها در انتخاب نظریه‌های رقیب استفاده شود. من تعدادی از معیارها و ضوابط معمول مورد بحث را فهرست خواهم کرد. در خصوص ترجیح دادن یک نظریه بر نظریه دیگر، رسوم‌گرایی ما را ترغیب به انتخاب آن نظریه می‌نماید که واجد یکی از اوصاف ذیل باشد:

۱. ساده‌تر باشد؛
۲. عام‌تر باشد؛
۳. تحقیق‌پذیرتر بوده و قابلیت درست‌آزمایی داشته باشد؛
۴. ابطال‌پذیرتر باشد؛
۵. از تأیید بیشتر یا؛
۶. عدم تأیید کمتری داشته باشد.

برای پیروان مکتب ابزارگرایی فریدمن، یعنی اقتصاددانانی که تنها علاقه‌مند به حل و فصل مسائل عملی هستند، ضابطه تأیید و تصدیق (مک کلاسیکی، ۱۹۸۳) احتمالاً از اهمیت بیشتری برخوردار است، اما معمولاً ابزارگرایی ما را بر آن می‌دارد که قطع نظر از معیارهای مذکور صرفاً تمام نظریه‌ها را امتحان کنیم تا سرانجام نظریه‌ای پیدا شود که خوب کار می‌کند.

### نقد روش‌شناسی رسوم‌گرایی در علم اقتصاد

هر چند هرگز بر آن نیستم که برای کسی روش‌شناسی تجویز نمایم، ولی به واقع فکر می‌کنم آن دسته از اقتصاددانانی که خواهان ترویج باورهای خود در مورد رسوم‌گرایی هستند، باید به دو دسته از انتقادهای اولیه بر رسوم‌گرایی توجه داشته باشند.

نخستین انتقاد ناظر به نامربوط بودن مسئله و مشکل انتخاب رسوم‌گراست. به محض اینکه شخص قرارداد اجتماعی توجیه‌آوری را کنار می‌گذارد، دیگر انتخاب (بهترین نظریه) اساسی تلقی نخواهد شد. البته ممکن است برخی نیازها یا ملاحظات جامعه شناختی برای انتخاب یک نظریه وجود داشته باشد. برای مثال، تألیف کتب دانشگاهی هنگامی که تنها یک نظریه مورد بحث و توصیف

قرار می‌گیرد کار آسانی است. به علاوه یک نظریه برتر تأیید شده متضمن یک ایده یا سنت قدیمی است که می‌تواند برای مشخص کردن افراد خوب و بد، مورد استفاده قرار گیرد.

انتخاب یک نظریه از بین نظریه‌های رقیب ممکن است برای اهداف و دل‌مشغولی‌های رایج عملی یا سیاسی مفید باشد، زیرا تنها یک نظریه در هر زمان خاص به کار گرفته می‌شود، ولی این انتخاب نمی‌تواند هیچ مشکل ذهنی و عقلانی را حل کند. در فقدان قرارداد اجتماعی توجیه‌آوری، این بار بر دوش همه افرادی که از رسوم‌گرایی بهره می‌گیرند وجود دارد که نشان دهند چرا اصلاً باید به انتخاب یک نظریه واحد دست بزنیم.

انتقاد دوم خیلی ساده است و این انتقاد معطوف به دور باطل معیارها و ضوابط رسوم‌گرایی است. اگر چه آن دسته از روش‌شناسان اقتصادی که به رسوم‌گرایی عمل می‌کنند، معمولاً صحیح یا اشتباه بودن نظریه را نفی می‌کنند (یک نظریه یا بهتر است یا بدتر)، با این حال آنها بر این تصور هستند که معیارها و ضوابط مورد نظر آنها می‌تواند درست باشد. هر کدام از ضوابطی که در بالا فهرست شدند فروضی در مورد نظریه صحیح دنیای واقع در نظر دارند. به عنوان مثال با گفتن این که نظریه برتر، نظریه‌ای است که ساده‌تر باشد، فرض می‌شود که جهان واقع در اصل ساده است. به عبارت دیگر، زمانی که یک روش‌شناس اقتصادی ضابطه‌ای خاص را برای گزینش نظریه برتر وضع می‌کند، ما همواره می‌توانیم بپرسیم که از کجا می‌داند که این معیار، بهترین ضابطه است؟ البته چنین پرسش‌هایی ممکن است منجر به یک سیر قهقرایی شود. اگر در مقابل، روش‌شناسان اقتصادی مطرح کنند که ضابطه پیشنهادی آنها بهترین است چون با بهره‌گیری از آن، شخص می‌تواند نشان دهد که نظریه انتخاب شده او بهترین است، رسوم‌گرایی به سطح یک چرخه تقلیل خواهد یافت.

### رسوم‌گرایی و جامعه‌شناسی اقتصاد

بسیاری از انتقادهای من از رسوم‌گرایی، گاهی اوقات از سوی روش‌شناسان اقتصادی بر آن تأیید شده و به ندرت نیز رد شده است چرا که روش‌شناسان اقتصادی مرتباً ادعا می‌کنند که آنها از مدت‌ها قبل رسوم‌گرایی را رد کرده‌اند. آنها اغلب ادعا می‌کنند که ضوابط صریح فهرست شده در بالا را رد کرده‌اند



از آنجا که دیگر به نظر نمی‌رسد این ضوابط، حتی ضابطه ابطال‌پذیری پوپر، آینده درخشانی داشته باشند. برخی از آنها ادعا می‌کنند که بسیار فراتر از مرسوم‌گرایی یا حتی پوپر گام بر می‌دارند ولی اگر روش‌شناسی مثل یک اردک راه برود و مثل او آواز سر دهد، او یک اردک است.

به عبارت دیگر مهم نیست که یک روش‌شناس در مورد کاری که می‌کند چه ادعایی دارد، مهم‌تر این است که او در عمل چه کار می‌کند که بستگی به روش‌شناسی مورد پذیرش او دارد. در ادامه مقاله، کندوکاو عمیق‌تری انجام خواهد شد تا نشان دهیم چگونه روش‌شناسی رسوم‌گرا به حرفه اقتصاد و روش‌شناسی که در عمل به کار می‌گیرد سرایت می‌کند.

با رد کردن آموزه حقیقت تجلی‌یافته و پذیرش آموزه تخیل‌گرایی که «خطا کردن مختص انسان است» پیروان رسوم‌گرایی ما را مجبور کرده‌اند که فکر کنیم مشکل اساسی اجتماعی در مورد دانش آن است که «چگونه جامعه ما، در حال حاضر و آینده، در ارتباط با درک جهان پیرامون خود، از اشتباهات پرهیز می‌نماید؟» یکی از نهادهای اجتماعی در جامعه، خود حرفه و شغل اقتصاد است. چه آنکه این حرفه تولید دانش اقتصادی می‌کند که همان دانش قابل قبول مبتنی بر به حداقل رساندن عقلانی خطاست. شیوه‌های استاندارد می‌کند که موجب معرفی هرچه بهتر و دقیق‌تر دانش اقتصادی می‌شود، عبارتند از نهادهای خاصی چون کتب درسی دانشگاهی، نشست‌های حرفه‌ای و مهم‌تر از همه اینها باید به بخش‌ها و موضوعات درسی اقتصاد اشاره کرد. اکنون به بررسی و تحلیل هر یک از این نهادهای مهم خواهیم پرداخت تا نشان دهیم که رسوم‌گرایی، روش‌شناسی مورد استفاده اقتصاددانان بوده است.

### کتب درسی دانشگاهی

تدوین کتب درسی استاندارد از جمله تلاش‌ها و اقدامات مهمی بوده است که با هدف معرفی اجماع و اتفاق نظر موجود در مورد واقعیات و یا نظریه‌های پذیرفته شده انجام شده است. منطق پشت سر کسب و کار کتب درسی این است که یک کتاب درسی زمانی می‌تواند یک کتاب استاندارد درسی باشد که در عمل اجماع نظر را، هم در محتوا و هم در شکل، در بر بگیرد.

آنچه کتاب درسی استاندارد در خود دارد، آخرین کار مقبول انجام گرفته در این مورد است که نظریه‌های پذیرفته شده در یک حیطة معین مطالعه کدام‌ها هستند. هر کتابی که قرار است کتاب

درسی باشد اگر حاوی مطالبی باشد که از مطالب مورد اجماع فاصله گرفته باشند، یک کتاب درسی موفق به شمار نمی‌رود و شکست خواهد خورد چرا که از طرف عموم و به طور کلی، مورد استفاده قرار نخواهد گرفت.

برای مثال، در حوزه اقتصاد مقدماتی که اجماع نظرها در حیطه آن بسیار قوی است، در عمل تمام کتاب‌هایی که در مورد اصول نگاشته شده‌اند، در جدول محتویات خود تنها تفاوت‌های اندکی با کتاب پیشرو در این حیطه دارند، که برای سال‌ها کتاب نوشته شده پل ساموئلسون پیشرو به شمار می‌رفت و امروزه کتاب لیسی جای آن را گرفته است. چنین شباهت و تقلیدی اغلب در حوزه‌های پیشرفته‌تر نظیر نظریه خرد اقتصادی نیز دیده می‌شود، برای سال‌ها تمام کتاب‌های درسی مورد قبول، نسخه‌هایی از کتاب‌های پیشرو درسی نوشته شده قدیمی‌تر بودند (که احتمالاً ریچارد لفت ویچ، سی ای فرگوسن یا جرج استیگلر آنها را نوشته بودند). به علاوه بیشتر کتاب‌های درسی استاندارد که یک فصل مقدماتی در مورد روش‌شناسی دارند اغلب چیزی بیشتر از بیان نوعی از رسوم‌گرایی ندارند، حتی اگر به مقاله ابزارگرایی فریدمن سال ۱۹۵۳ ارجاع دهند. جنبه‌های فلسفی نظریه‌های اقتصادی کلاً به همان بخش محدود می‌شود مگر اینکه بحث خاصی بر سر یک نظریه خاص درگیرد.

مشخص نیست که چه مسئله‌ای از طریق این اجماع نظر نهادینه شده (در مورد شکل و محتوای مناسب کتب درسی) حل می‌شود. احتمالاً تنها فایده‌اش این است که به معلمان و استادان این امکان را می‌دهد که انتظارات دانشجویان یا همکاران عقلانی خود را به هنگام تدریس در یک حوزه خاص مطالعاتی برآورده نمایند یا احتمالاً کمک می‌کند که تضمین کنیم دانشجویان به اندازه ارزش پول خود، چیزی به دست آورده‌اند. و محتمل‌تر این است که اشتباهات فاحش تفکری فرد را درباره یک حوزه خاص مطالعاتی، به حداقل می‌رساند.

### نشست‌های حرفه‌ای

نشست‌های حرفه‌ای نیز تا حد زیادی همچون کتب درسی دانشگاهی سازماندهی شده‌اند. خطابه‌ها یا نطق‌های مربوط به افتتاح نشست‌های حرفه‌ای (برای مثال سخنان بعد از سرو شام) معمولاً مخزنی از تمامی موضوعات فلسفی هستند و حال آنکه خود نشست‌ها (سخنرانی‌ها و گردهمایی‌های علمی و...) عمدتاً از مسائل و موضوعات غیر فلسفی تبعیت می‌کنند. سخنرانی‌ها، گردهمایی متخصصان علمی

و... در حالت مطلوب و ایده‌آل خود حاوی آخرین تلاش‌هایی است که در زمینه حل و فصل مسائل جدید حادث در یک حوزه مشخص علمی صورت می‌گیرد و یا در بر گیرنده آخرین یافته‌هایی است که در مورد برخی از مسائل قدیمی علمی به دست آمده است. به عبارت دیگر، مشکل اجتماعی آگاه نگاه داشتن متخصصان از پیشرفت‌های جدید را حل می‌نمایند. متأسفانه، سازماندهی چنین نشست‌هایی بسیار مشکل است. در عمل در این نشست‌ها یا آشنا سالاری<sup>۱</sup> یا ضد آشنا سالاری رایج است، یا فقط مقالات دوست و رفقای خود را می‌پذیرند و یا مطلقاً از هیچ آشنا و رفیقی هیچ مقاله‌ای قبول نمی‌کنند. آشنا سالاری در دنیای امروز بیشتر مرسوم است.

برای سازماندهی نشست تخصصی بزرگ، معمولاً یک گروه خاص و منتخب که در مورد زمینه‌های مورد توجه مناسب اجماع نظر دارند، برای برگزاری نشست در حوزه‌های منتخب برگزیده می‌شوند. معمولاً ضوابطی که برای انتخاب مقاله‌های مناسب برای ارائه به کار گرفته می‌شود، در برگزاری یک نشست ایده‌آل، نامربوط به نظر خواهند رسید. به طور خاص، امروزه نشست‌های بزرگ معمولاً در خدمت دو هدف گردهمایی اجتماعی و بازاری برای اشتغال و جذب نیروی کار جدید هستند. اگر چه می‌توان از برگزاری نشست‌های ایده‌آل برای توضیح تداوم نشست‌های تخصصی کوچک‌تر استفاده کرد. اگر جنبه‌های اجتماعی نشست‌ها به عنوان هدف واقعی نشست‌ها مطرح شود، دیگر دانشگاه‌ها یا شرکت‌ها که هزینه برگزاری آنها را تقبل می‌کنند مایل به تأمین مالی شرکت یک عضو عادی نخواهند بود. لیکن آنها کاملاً متمایل به تأمین مالی نتایج برنامه‌ریزی شده و مورد نظر خواهند بود، چرا که این نتایج پیشرفت علم را از طریق گردهم آوردن به هنگام آخرین یافته‌ها و توسعه‌های انجام شده و ... تقویت کرده و ارتقا خواهد داد.

### دپارتمان‌ها و برنامه‌های درسی

بر خلاف آنچه برخی از اقتصاددانان فکر می‌کنند، اداره امور اقتصاد دانشگاهی کاملاً شبیه اداره سایر گروه‌ها و رشته‌های دانشگاهی است. تا کنون، مورد توجه‌ترین و جالب‌ترین پدیده اجتماعی جامعه علمی، نهادهای دانشگاهی دپارتمان و برنامه درسی بوده است. اجازه دهید مشکلاتی که ممکن است

---

۱. Cronyism

داشتن دانشکده‌های جداگانه‌ای برای فیزیک، اقتصاد، علوم اجتماعی، فلسفه و ... حل کند، مورد توجه قرار دهیم. از آنجا که در دیدگاه رسوم‌گرایان، دانشمندان درگیر بحث بر سر حقایق نیستند، یک راه برای اطمینان از صحت این دیدگاه جداسازی مکاتب فکری از نظر اجرایی است به طوری که کمترین برخورد وجود داشته باشد و لذا بر مشکل اجتماعی مباحثه و جدال دانشمندان غلبه شود. به عبارت دیگر، جداسازی دانشکده‌ها در یک دانشگاه یا تقسیم یک دانشکده به زیرگروه‌هایی چون اقتصاد خرد، کلان، تجارت بین‌الملل، سازماندهی صنعتی یا اقتصاد مدیریت، فایننس، حسابداری و... اجرای رسوم‌گرایی را ممکن می‌سازد. با گروه‌بندی دانشمندانی که به زبان یکسانی سخن می‌گویند، توافق آنها با هم محتمل‌تر می‌شود. زیرا که اگر آنها به زبان یکسانی سخن بگویند قادر به تمرکز روی منطق مباحثه خواهند بود. به طور مشابه از آنجا که تمام مردم عقلانی اگر از صغری و کبراهای یکسانی شروع کنند نهایتاً به توافق خواهند رسید، لذا اگر دانشمندانی که از صغری و کبراهای یکسانی استفاده می‌کنند، در کنار هم قرار دهیم عدم توافقی‌های ممکن را به حداقل خواهیم رساند. به علاوه از آنجا که کسانی که در یک گروهند (بنا به تعریف) نظریه‌های یکسانی را خواهند پذیرفت آنها بر سر اینکه چه چیزهایی در حوزه خود به عنوان واقعیات مقبول بپذیرند، توافق خواهند داشت. این امر، امکان آن را به وجود می‌آورد که کتاب‌های درسی نگاشته شود، نشست‌ها برگزار گردد و... بالاتر از همه اینکه توافق بر سر واقعیات، توافق بر سر مطالبی که باید به دانش‌آموزان آموخته شود را امکان‌پذیر می‌سازد. از آنجا که کل بافت جامعه علمی دانشگاهی طوری سازماندهی شده است که از شیوع جدال جلوگیری شده و بنابراین روش‌شناسی اقتصاددانان رسوم‌گرا را قادر به کار کرده یا آن را صحیح جلوه دهد، نمی‌توانیم این ریسک را بپذیریم که دانشجویان منشأ اختلاف نظر گردند. بنابراین، دانشجویان باید تا جایی که ممکن است زودتر اجتماعی شوند. تکنیک ابتدایی برای اجتماعی کردن آنها این است که مجموعه‌ای از واحدهای پیش‌نیاز را تعیین کنیم تا قبل از آنکه آنها قادر به تفکر مستقل بر روی یک حوزه خاص شوند، آنها را بگذرانند.

اگر چنین سازماندهی موفقیت‌آمیز باشد، دوباره می‌توان نشان داد که در حال حاضر رسوم‌گرایی صحیح است (چنین اثباتی بین ریاضی‌دانان و سایر طرفداران رسوم‌گرایی بسیار محبوب خواهد بود).

## روش‌شناسی اقتصاد ریاضی

من در کتاب خود که در سال ۱۹۸۲ نگاشته‌ام، به طور صریح دو روشی که از طریق آن محققان اقتصادی رسوم‌گرایی را به کار می‌گیرند، بررسی کرده‌ام. یکی از فصول کتاب من، این دیدگاه را ارائه می‌کند که کل اقتصاد تحلیلی، «رسوم‌گرایی سرخورده» است، اقتصاد تحلیلی به جای اینکه به مسائل مشکل تعیین حقیقت گزاره‌ها در مورد جهان واقعی بپردازد، در حد بررسی و سرو کار با حقایقی که وابسته به گزاره‌های تجربی در مورد جهان واقعی نیستند، تنزل یافته است. بخش دیگر کتاب به ارائه این دیدگاه می‌پردازد که اقتصاد اثباتی، رسوم‌گرایی خوش بینانه است. به‌خصوص بحث کردم که اقتصاد اثباتی چیزی جز تلاش‌های تکراری برای اثبات استقرایی صحت اقتصاد نئوکلاسیکی نیست. بیان کرده‌ام که اقتصاد اثباتی این کار را با نشان دادن اینکه اقتصاد نئوکلاسیکی می‌تواند به صورت موفقیت‌آمیز برای تبیین و توضیح رفتار معمولی به کار گرفته شود، انجام می‌دهد.

برای سال‌های سال، وجود این دو دیدگاه رقیب در مورد روش‌شناسی مناسب برای اقتصاد (که در واقع یک جدل خانوادگی بود) تنش‌های قابل توجهی در بسیاری از دانشکده‌های اقتصاد ایجاد کرده بود. در سال‌های اخیر، به نظر می‌رسد مسائل، کمتر بگرنج هستند. دو دلیل ممکن برای کاهش تنش وجود دارد. اول اینکه، بسیاری از طرفداران خوش‌بین رسوم‌گرایی به دانشکده‌های اقتصاد کاربردی عقب نشستند که در دانشگاه‌ها و دانشکده‌های تجارت واقع هستند. دوم اینکه، آن اقتصاددانان خوش‌بینی که باقی ماندند راه‌هایی برای زندگی مسالمت‌آمیز بدون تسلیم به اقتصاددانان ریاضی افراط‌گرای هسته اصلی، یعنی آنهایی که به خاطر صورت‌گرایی به صورت‌گرایی علاقه‌مند هستند، یافتند. نتیجه، رشته اقتصاد است که هم با اقتصاددانان اثباتی و هم با نظریه‌پردازانی که علاقه‌مند به تکنیک‌های ساخت الگوهای مبتنی بر ریاضیات هستند، سازگار است. امروزه دیگر هیچ‌کس احساس نمی‌کند که مجبور به انتخاب بین اثبات‌گرایی و اقتصاد ریاضی است. حتی استادان و داوران مجلات علمی نیز هر دو نوع مقالات را می‌پذیرند. اگرچه برای اینکه یک مقاله پذیرفته شود، باید یک الگو از نظر منطقی دقیق را داشته باشد یا شواهد تجربی در مورد یک الگو فراهم نماید. این مصالحه محدود به اقتصاد اثباتی این اجازه را داده است که در حرفه اقتصاد به یک موقعیت تسلط روش‌شناختی دست یابد که این موضوع تقریباً در تمام مجلات علمی عام (یعنی مجلات علمی اقتصاد ریاضی خارج از هسته اصلی) مشهود است. با توجه به اینکه به یک تنش‌زدایی موفقیت‌آمیز دست یافته‌ایم، لذا

عاقلاً نه نیست که اجازه دهیم کسی مخل این آسایش شود. برای مشاهده این موضوع کافی است نگاهی به ۵۰ سال اخیر مجله *American Economic Review* بیندازیم تا ببینیم چقدر استفاده از ریاضی گسترش یافته است. حیرت آور است که بدانیم در کل انتشارات سال ۱۹۵۰ "Proceedings" تنها یک معادله وجود داشت. امروزه با بازکردن تقریباً هر نسخه جدیدی از *American Economic Review* می‌توان حدود ۱۴ مقاله مهم پیدا کرد، که حدود نصف آنها حاوی قضایا، اثبات‌ها، فروض و... هستند. پنج مقاله دیگر تمرینی برای به کار بردن اقتصادسنجی در الگوهای صوری ریاضی هستند. از دو مورد باقی‌مانده یکی نتایج یک تحقیق را گزارش می‌کند و دیگر تمرینی در اقتصاد ریاضی محض است. چیزهای زیادی در این پنجاه سال عوض شده است.

با وجود رشد شگفت‌آور اقتصاد مبتنی بر ریاضیات، به نظر می‌رسد که بحث عامی در مورد استفاده از ریاضیات در اقتصاد نیست. ده سال پیش، من و همکارم، هربرت گرابل<sup>۱</sup> به بررسی عقاید موجود در مورد اقتصاد ریاضی پرداختیم (ر.ک: گرابل و بلند، (۱۹۸۶)).

بدین معنا که از اقتصاددانان برجسته پرسیدیم که آیا به نظر آنها تشویق و حمایت از اقتصاد ریاضی بیشتر به قیمت توجه کمتر به اقتصاد توصیفی<sup>۲</sup> و کاربردی هیچ فایده خالصی در بر دارد؟ حتی ایده پرسش در مورد منافع خالص ریاضیات، باعث اعتراض شدید از سوی همکارانی شد که بیشتر عمر خود را صرف دستکاری الگوهای ریاضی کرده‌اند. ولی واقعاً منافع خالص به کارگیری ریاضی چیست؟ بیایید نگاهی به منافع بیندازیم که اغلب از آنها ذکر می‌شود. معمول‌ترین ادعاها این است که ریاضیات درجه بالایی از دقت را تضمین می‌کند و «اقتصاد عقاید»<sup>۳</sup> را ترویج می‌نماید. این آخری به این دلیل ذکر می‌شود که به ریاضیات به عنوان یک «زبان مشترک» نگریسته می‌شود. بدون اینکه در مورد این بحث کنیم که آیا اقتصاد ریاضی دقیق‌تر است یا آیا اقتصاد غیر ریاضی قادر به دقیق‌بودن هست یا نه، جالب است که متذکر شویم زمانی که ما نظریه‌ها و الگوهای خود را به تحلیل ریاضی وابسته‌تر می‌کنیم، هیچ کدام از این صفات فرضی اقتصاد ریاضی تضمین نمی‌کند که با توسل به آن قادر خواهیم بود که پیش‌بینی‌های بهتری ارائه دهیم یا الگوهایمان صحیح‌تر بوده یا بهتر قادر به

۱. Herbert Grubel

۲. Literary Economics

۳. Economy of Thought

تبیین پدیده‌های اقتصادی خواهد بود. استفاده ظاهری از الگوهای مبتنی بر ریاضی بیش از آنکه به محتوا مربوط باشد یک مسئله «صورت علمی مناسب» است.

تأکید بر صورت به جای محتوا ویژگی رسوم‌گرایی است. از آنجا که رسوم‌گرایی امکان تعیین صحت و سقم نظریه‌ها را رد می‌کند، پس بجز صورت و شکل ظاهری چه چیز دیگری می‌تواند مورد توجه قرار گیرد؟

پرسی که باید از معتقدان به اقتصاد اثباتی مبتنی بر ریاضی باید پرسید این است که در ۵۰ سال گذشته چه کاری انجام شده است؟ زمانی که معتقدان به سرعت فهرست خود را مهیا می‌کنند، بهتر است به گونه‌ای دیگر پرسید که چه کاری با ساخت الگوهای ریاضی انجام شده است که بدون ساخت آنها حاصل نمی‌شد؟ جواب صادقانه به پرسش دوم این است هیچ کاری انجام نشده است که بدون ریاضیات پیچیده نمی‌شد آن را انجام داد و هر آنچه در جواب به پرسش اول فهرست شده است تنها از سوی معتقدان به آن موفقیت تلقی می‌شود.

فکر می‌کنم به اندازه کافی سخن گفته‌ام که نشان دهم روش‌شناسی به کار رفته در اقتصاد آن چیزی است که من آن را رسوم‌گرایی می‌نامم. پذیرش قاطع و تثبیت شده اقتصاد ریاضی، حتی بین کسانی که علاقه‌مند به اقتصاد اثباتی هستند بزرگ‌ترین مدرک قانع‌کننده است. صورت، مهم‌تر از محتواست و اعتبار منطقی به خودی خود مهم‌تر از پرسش سخت در ارتباط با تجربه است. امروزه اگر می‌خواهید نشان دهیم که عالم هستید، بهتر است افکار خود را، حتی اگر به آنچه اقتصاد اثباتی نامیده می‌شود علاقه‌مندید، با استفاده از ساخت یک الگوی مبتنی بر ریاضی بیان کنید. مطمئن شوید که تنها از تکنیک‌های قابل قبول تحلیلی استفاده کرده‌اید. در دهه ۱۹۹۰، به نظر می‌رسد که برخی از اشکال نظریه بازی‌ها امیدبخش‌ترین راهکار است و اگر به دنبال تصدیق یا ترفیع هستید، آن قدر عاقل خواهید بود که تلاش کنید مقالات خود را در مجلات علمی با موقعیت بالا، یعنی مجلاتی که اولویت را به اقتصاد مبتنی بر ریاضی می‌دهند، چاپ کنید.

ولی مهم‌تر اینکه هرگز نگران درست بودن الگوهای تحلیلی خود یا اینکه چگونه فهمیده‌اید که الگویتان واقعاً درست است یا اشتباه، نباشید.

## منابع

- Aggasi, J. (۱۹۶۶). 'Sensationalism' *Mind*, ۷۵, ۱-۲۴.
- Boland, L. (۱۹۸۲). *Foundations of Economic Method* (London: George Allen & Unwin).
- Boland, L. (۱۹۸۹). *The Methodology of Economic Model Building: Methodology after Samuelson* (London: Routledge).
- Grubel, H. and L. Boland (۱۹۸۶). 'On the Efficient Use of Mathematics in Economics: Some Theory, Facts and Results of an Opinion Survey' *Kyklos*, ۳۹, ۴۱۹-۴۲.
- McCloskey, D. (۱۹۸۳). The Rhetoric of Economics, *Journal of Economic Literature*, ۲۱, ۴۸۱-۵۱۷.